

فصلنامه تاریخ اسلام

سال یازدهم، شماره سوم و چهارم،
پاییز و زمستان 8389، شماره مسلسل 44-43

درآمدی بر حقیقت و عینیت تاریخی در نهج البلاغه

تاریخ دریافت: 89/5/88 تاریخ تأیید: 89/9/00

دکتر محسن الویری *

قدسیه خدّامی **

حقیقت و عینیت تاریخی دو مؤلفه مهم فلسفه انتقادی تاریخ محسوب می-
شوند. امکان دست‌یابی به حقیقت تاریخی و میزان عینی بودن گزاره‌های آن، در
مکاتب مختلف فلسفی و تاریخی بسته به نظام فکری، دیدگاه نظری و رویکرد
روشی آن‌ها تعریف‌های مختلفی دارد و میزان خاصی از اعتبار و وثوق را به
خود اختصاص می‌دهد. این میزان اعتبار در دوره‌های جدید به ویژه در دوران
سلطه مدرنیسم با چالش‌های جدی روبرو شد. با این حال ظهور برخی
رویکردهای نو و انتقادی، در دوران پست مدرنیسم فضای مناسبی را برای طرح
اندیشه‌های جدید با گرایش‌های دینی فراهم آورده است. پژوهش حاضر بر آن
است تا در یک بررسی مقدماتی با مروری بر دیدگاه نظری و مبانی معرفتی نهج
البلاغه در باره شناخت تاریخی و امکان تحقق آن، جایگاه حقیقت و عینیت
تاریخی را از منظر امیرالمومنین مشخص کند. از بررسی‌های صورت گرفته،

* استادیار دانشگاه باقرالعلوم .

** کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم .

چنین بر می آید که امکان شناخت تاریخی از منظر امیرالمومنین در گستره نهج البلاغه امری بدیهی است و یکی از ارکان معرفت و یقین را تشکیل می دهد. هم چنین دست یابی به حقیقت امری امکان پذیر است و رویدادهای تاریخی تنها به جنبه های مادی و محسوس که با ابزار تجربی و حسی بتوان آن را درک کرد، محدود نمی شوند. از طرفی از داده های نهج البلاغه چنین بر می آید که عینیت فارغ از ارزش گذاری امری محال است، اما این به معنای دخالت ذهن برای تحریف یا همسوسازی تاریخ با پیش فرض های مورد قبول فرد نیست.

واژه های کلیدی: معرفت تاریخی، حقیقت تاریخی، عینیت تاریخی، علمیت تاریخی،

نهج البلاغه.

مقدمه

یکی از بنیادی ترین مباحث دانش معرفت شناسی، مسئله شناخت، امکان تحقق و چگونگی رخداد آن است. این امکان در طول تاریخ، دست خوش نظریه پردازی های متفاوت و گاه متضاد شده و غالباً ظهور و سیطره یک رویکرد جدید به ارائه رهیافت جدیدی در مسئله شناخت منجر شده است. اولین تأملات نظری غرب در خصوص شناخت و تشکیک در آن به عصر باستان و آثار افلاطون باز می گردد. تا جایی که در آن دوران افلاطون مدعی شد این عالم که معلوم ادراکات حسی ماست، عالم حقیقی نیست. در کل بازتاب این بررسی انتقادی سوفسطایی را می توان در آثار فلاسفه بزرگی که در صدد بازتعریف شناخت و امکان تحقق آن برآمدند، مشاهده کرد که متأثر از رویکرد غالب، معیار اعتبار شناخت را گاه در تحکیم ایمان به خدا، گاه در عقلانیت، گاه در حس و تجربه جست و جو می نمودند.¹

نقطه عطف این چرخه ناقص نظریه پردازی، نقد کانت به امکان شناخت بود. نقد وی به امکان حصول فهم اشیاء، بستری برای ظهور گرایش های نسبی گرایانه فراهم آورد که

در نهایت به تخریب تمام بنیان‌های معرفتی منجر شد.² چنین رویکردی اصل شناخت را در فلسفه علوم نیز مورد تردید جدی قرار داد. دانش تاریخ نیز که قدمتی به درازای عمر بشر دارد در فراز و فرودهای نظری معطوف به شناخت، متأثر از این فضا حوزه مطالعاتی گسترده‌ای تحت عنوان حقیقت و عینیت تاریخی را در غرب به خود اختصاص داده است. این پژوهش برآن است تا با بررسی این مفاهیم به واکاوی آن در حوزه علوم و معارف اسلامی با محوریت نهج البلاغه که دربردارنده مضامین فلسفی در خصوص تاریخ است، بپردازد.

حقیقت تاریخی و سیر تحول آن در غرب

امروزه مطالعه تاریخ، جست و جو جدی، توان فرسا و ارزش‌مندی برای رسیدن به حقیقت است و از جست‌وجوهای مشابه در عرصه سایر علوم، مانند علم فیزیک و زیست‌شناسی چیزی کم ندارد. با این حال در این‌راه تفاوت‌هایی وجود دارد. در علوم طبیعی، نقش عمده بر عهده ریاضیات و مشاهدات تجربی است و ارزیابی‌ها و داوری‌های متعارض نقش کمتری ایفا می‌کند، اما در تاریخ درست عکس این است. بنابراین، جای گسترده‌تری برای داوری‌های شخصی و دامنه‌فراخ‌تری برای اختلاف وجود دارد. در تاریخ دسترسی کامل به حقیقت نداریم و از آن‌جا که شواهد همیشه ناقص و غالباً ناکافی‌اند، جای تعجب نیست که مورخان گاهی اختلاف نظر پیدا می‌کنند.³

واژه حقیقت در زبان لاتین و ریتاس «veritas» نامیده می‌شود که یونانیان به آن آله‌ته‌یا «aletheia» می‌گفتند که به معنای پرده‌برگرفتن از چیزی و انکشاف به کار می‌رود. در واقع هدف غایی هر علمی رسیدن به حقیقت است. حقیقت در پاره‌ای از موارد در تقابل با کذب یا نادرستی و در سایر موارد در مقابل عقیده و باور به کار می‌رود. در این خصوص تعاریف متفاوت و متناقضی شده است.⁴

مسئله حقیقت از دید فلسفی با مشکلات اساسی روبرو است. شک و تردید درباره

حقیقت باعث به وجود آمدن نظریه‌های مختلفی در این باب شده است که عبارتند از: 1. فرضیه تطابق؛ 2. فرضیه ربط؛ 3. وضع بینابینی⁵ در فرضیه اول، منظور از اصل مطابقت این است که هر قضیه و مفهومی در صورتی حقیقی است که با امر واقع در عالم خارج مطابقت کند.⁶ در نتیجه، زمانی به حقیقت می‌رسیم که میان عین و ذهن تطابق وجود داشته باشد. سن توماس اکوئیناس نظریه تطابق را درباره حقیقت پذیرفته و مدعی است که حقیقت عبارت از تکافوی عقل به اشیاء و پدیده‌ها است. هر چند دکارت نیز این تعریف را می‌پذیرد، اما مهم‌ترین خصوصیت حقیقت را شفافیت و بداهت می‌داند. و همچنین، افرادی؛ چون کارل پوپر،⁷ هابز،⁸ دکارت،⁸ جان لاک و سایر فلاسفه، نظریه تطابق عین و ذهن را پذیرفته‌اند.⁹

بنابراین، طبق نظر عینیت‌گرایان، حقیقت تاریخی همان تطابق گزاره‌های تاریخی با واقع است.¹⁰ که در راستای اندیشه ارسطو شکل گرفت.¹¹ این رویکرد پوزیتیویستی بر بنای وحدت روش میان علوم استوار بود.¹² به عبارت دیگر در شیوه «پوزیتیویستی»، اساس بر این است که در شناخت تنها باید به داده‌های بی واسطه حواس پنج‌گانه اکتفا کنیم و بیش از این نمی‌توان به معرفت دست یافت.¹³ آنها معتقدند که روش در علوم انسانی، مانند روش علوم طبیعی است؛ یعنی تنها یک روش در علم وجود دارد و آن هم روش تجربی است.¹⁴ این رویه تا قرن نوزدهم کما بیش ادامه داشت، اما پس از آن بسیاری از فلاسفه به مقایسه دانش تاریخ با سایر علوم طبیعی پرداختند¹⁵ و نخستین مخالفت‌ها علیه آن صورت گرفت.¹⁶

این رویکرد جدید که به ذهن مورخ و فعالیت آن توجه داشت، همسو با اندیشه دکارت، تاریخ را از ورطه علوم بیرون نهاد.¹⁷ امکان دست‌یابی به حقیقت تاریخی و به عبارت دیگر، مطابقت واقعیت بیرونی با ذهن را به جهت تعلق داشتن به گذشته نفی نمود و مدارک و شواهد را به سبب جریان تفکری که روی آن صورت گرفته، غیر عینی دانست.¹⁸ این رویکرد به رهیافت جدیدی در شناخت حقیقت تاریخی دست یافت که بر اساس آن نگاه به تاریخ از دریچه حال و مورخی که در شرایط کنونی قرار دارد، صورت

می گرفت. پیدایش این روند به کم‌رنگ شدن و در نهایت نفی واقعیت بیرونی منتهی شد و تاریخ متکفل تولید و باز تولید ذهن مورخ گردید.¹⁹

اما در مورد فرضیه دوم؛ یعنی فرضیه ربط، تلاش بر این است که واقعیت نه به عنوان رابطه‌ای بین اظهار(گزاره) و حقیقت بیان گردد، بلکه به صورت رابطه میان یک اظهار و اظهاری دیگر توصیف شود. به این ترتیب، موقعی گفته می‌شود که یک اظهار واقعیت دارد که با همه اظهارات دیگری که حاضر به قبول آن هستیم، مرتبط باشد یا با آنها جور در بیاید.²⁰ طبق این نظریه، قضیه حقیقی است که با قضایای قبلی مورد قبول؛ توافق داشته باشد.²¹ اما باید دانست که این فرضیه در باطن حاوی نوعی تضاد درونی است. در این فرضیه واقعیت چیزی نیست که برای خود وجود داشته باشد اعم از این که کسی به آن توجه کند یا نه. بلکه در واقع، نتیجه‌گیری از یک عمل فکری است. از طرف دیگر، استقلال در این فرضیه از قلم افتاده است که ما آن را با واقعیت هم‌بسته می‌دانیم.²²

در مورد حالت بینابینی می‌توان گفت که به عقیده والش باید بکشیم تا ترکیبی از هر دو نظر را به وجود آوریم؛ یعنی در حالی که منکر این هستیم که مورخان می‌توانند حقایقی را به عنوان واقعیت مطلق بپذیرند و با گروه طرفدار فرضیه ربط این اختلاف را داشته باشیم که آنها می‌گفتند: کلیه اظهارات تاریخی نسبی است. اما با طرفداران فرضیه انطباق دایر بر این که در تاریخ نیز، مانند ادراک کوششی به عمل می‌آید که ویژگی‌های واقعیت به صورت مستقل توصیف گردد، هم عقیده هستیم. باید گفت که این اظهار تاریخی بیهوده نیست؛ زیرا داوری تاریخی آن هرچه باشد، زیر بنایی دارد که بر نوع خاصی از تجربه استوار است. نوعی از تجربه که در آن به گذشته دسترسی داریم، ولی نسبت به آن دید مستقیمی نداریم.²³

در نتیجه، وقتی سؤال می‌کنیم که یک حقیقت و واقعیت تاریخی چیست؟ این ویژگی به وضوح دیده می‌شود که در تاریخ حقایق طوری نیستند که بتوان آنها را به صورت مستقیم، آزمایش و واریسی کرد و از روی انطباق آن حقایق با اظهارات و ارزیابی‌ها، حقیقت را سنجید.²⁴ بنابراین، باید به داده‌ها و گزارش‌های شاهدان پیشین اکتفا شود²⁵ و

مورخ نهایت سعی و تلاش خود را انجام دهد تا به کشف آنچه بوده از روی آنچه هست، برسد.²⁶

حقیقت تاریخی از منظر نهج البلاغه

بر خلاف تحلیل برخی از فیلسوفان غربی در خصوص حقیقت،²⁷ امیرمؤمنان علی (ع) حقیقت را قابل شناخت و دستیابی می‌داند و بر اساس پذیرش همین اصل در خطبه‌های مختلف، منابع و سرچشمه‌های شناخت را معرفی می‌نماید.²⁸ از نگاه ایشان حقیقت تاریخی به عنوان یکی از مصادیق حقیقت، نه تنها امکان و ظرفیت باز شناسی دارد، بلکه در مرتبه بالاتر به عنوان یکی از منابع مهم معرفتی قلمداد می‌شود. به عنوان مثال، ایشان در خطبه‌ای می‌فرمایند:

آیا نشانه‌هایی از زندگی گذشتگان که بر جای مانده، شما را از دنیاپرستی باز نمی‌دارد؟ و اگر خردمندید، آیا در زندگانی پدران‌تان آگاهی و عبرت‌آموزی نیست؟²⁹

بر این اساس، امیرمؤمنان با عبارت «اگر خردمندید» انسان‌های صاحب خرد را مورد خطاب قرار می‌دهد و بدین مضمون اشاره می‌کند که هر انسان صاحب خردی باید با روش عقلی به درک گذشته و عبرت‌آموزی از پیشینیان که مستلزم پذیرش قانون‌مندی تاریخ است، ملتزم شود و در تأیید آن در چند فراز بعد از این خطبه می‌فرماید:

آیندگان نیز راه گذشتگان را می‌پویند.³⁰

بر این اساس، از منظر آن حضرت دست‌یابی به حقیقت تاریخی امکان‌پذیر است و ایشان این اصل را مبنای نگاه تاریخی خود قرار داده‌اند. برای این منظور به بررسی برخی از گزاره‌های تاریخی نهج‌البلاغه می‌پردازیم تا به نتایج سودمندی دست یابیم. به عنوان نمونه، ایشان در خطبه‌ای به تاریخ انبیاء گذشته و سیره عملی ایشان پرداخته‌اند. فرازی از این خطبه به این شرح است:

اگر می‌خواهی ...، موسی و زندگی او را تعریف کنم، آن‌جا که می‌گوید:

«پروردگارا هرچه به من از نیکی عطا کنی، نیازمندم.» به خدا سوگند، موسی U جز قرص نانی که گرسنگی را برطرف سازد، چیز دیگری نخواست؛ زیرا موسی از سبزیجات می‌خورد، تا آن‌جا که بر اثر لاغری و آب شدن گوشت بدن، سبزی گیاه از پشت پرده شکم او آشکار بود و اگر می‌خواهی ... حضرت داوود، صاحب نی‌های نوازنده و خواننده بهشتیان را الگوی خویش سازی که با هنر دستان خود از لیف خرما، زنبیل می‌بافت و از هم‌نشینان خود می‌پرسید: چه کسی از شما این زنبیل را می‌فروشد؟ و با بهای آن به خوردن نان جو قناعت می‌کرد.

اگر می‌خواهی از عیسی بن مریم بگویم که سنگ را بآتش خود قرار می‌داد. لباس پشمی خشن به تن می‌کرد و نان خشک می‌خورد. نان خورش او گرسنگی و چراغش در شب ماه و پناهگاه زمستان او شرق و غرب زمین بود. میوه و گل او سبزیجاتی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویانند. زنی نداشت که او را فریفته خود سازد. فرزندی نداشت تا او را غمگین سازد. مالی نداشت که او را سرگرم کند و طمعی نداشت تا او را خوار و ذلیل نماید. مرکب سواری او دو پایش و خدمتگزار وی دست‌هایش بود.³¹

چنان که ملاحظه شد، امیرالمؤمنین در این خطبه به نکات بسیار ظریف و ملموسی اشاره کردند که در آن هیچ ابهام یا تردیدی وجود نداشت. گزاره‌هایی که ایشان در این خطبه مورد توجه قرار دادند، عبارت بود از: شکل ظاهری، نوع تغذیه، نوع لباس، نوع مسکن، شغل، امکانات مادی، شرایط زندگی، گفت‌وگوها و

با توجه به عبارت‌های روشن و صریح نهج البلاغه که به ذکر جزئیات زندگی انبیای پیشین می‌پردازد، می‌توان به امکان حصول حقیقت تاریخی به شکل مصداقی حکم نمود؛ زیرا در عبارت‌های این گزاره تاریخی نشانه‌ای از «تردید»، «شک» و یا «احتمال به خطا»

وجود ندارد و مطالب مذکور به مدد قراین و شواهد محتمل بیان نشده است. بدین معنا که ایشان از عبارتی به این مضمون که «از قراین چنین برمی آید...» یا «گمان می رود که...»³² استفاده نموده اند، بلکه با عبارت شفاف و دقیق تاریخی از گذشته های دور خبر داده اند. روایت دیگری از ایشان که هم چون خطبه پیشین به گذشته دور و دوران بنی اسرائیل اشاره دارد، با چنین مضامین روشنی ارائه می شود:

از حالات زندگی فرزندان اسماعیل پیامبر، فرزندان اسحاق پیامبر و فرزندان اسرائیل «یعقوب» (که درود بر آنان باد) عبرت گیرید، راستی چقدر حالات ملت-ها با هم یکسان و در صفات و رفتارشان با یک دیگر همانند است. در احوالات آنها روزگاری که از هم جدا و پراکنده بودند، اندیشه کنید. زمانی که پادشاهان کسری و قیصر بر آنان حکومت می کردند و آنها را از سرزمین های آباد، از کناره های دجله و فرات و از محیط های سرسبز و خرم دور کردند و به صحراهای کم گیاه و بی آب و علف، محل وزش بادهای، و سرزمین هایی که زندگی در آن-جاها مشکل بود، تبعید کردند و آنان را در مکان های نامناسب، مسکین و فقیر، هم نشین شتران ساختند. خانه هایشان پست ترین خانه ملت ها و سرزمین زندگیشان خشک ترین بیابان ها بود. نه دعوت حقی وجود داشت که به آن روی آورند و پناهنده شوند و نه سایه محبتی وجود داشت که در عزت آن زندگی کنند. حالات آنها دگرگون، قدرت آنها پراکنده و جمعیت انبوهشان متفرق بود. در بلایی سخت و در جهالتی فراگیر فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور و بت ها را پرستش می کردند. قطع رابطه با خویشاوندان و غارتگری های پیاپی در میانشان رواج یافته بود.³³

سخن گفتن از پادشاهان آن دوران، نام بردن از مکان ها و سرزمین های محل سکونت ایشان، وصف دقیق آن سرزمین ها و بیان اوضاع و شرایط اجتماعی حاکم بر آن دوران،

همگی - به شکل مصداقی - بر این قضیه دلالت دارند که از منظر امیرمؤمنان حقایق گذشته به صراحت قابل دست‌یابی است.

عبارت «فَمَا أَشَدَّ إِعْتِدَالِ الْأَحْوَالِ...»؛ راستی چقدر حالات ملت‌ها با هم یک‌سان و در صفات و رفتارشان با یک‌دیگر همانند است» سندی روشن بر امکان درک و فهم دقیق گذشته است؛ زیرا جامعه و احوالات آن امری ساده و بسیط نیست که بتوان به راحتی بر آن احاطه یافت و ظرفیت‌های آن را درک کرد و بر اساس آن به پیش‌بینی‌هایی دست زد. شناخت جامعه و ملت‌ها از شناختی که در علوم تجربی به دست می‌آید، بسیار پیچیده‌تر است؛ چون عامل انسانی در آن دخیل است و نمی‌توان به راحتی بر احساسات، انگیزه‌ها و کنش‌های او دست یافت. بنابراین، تحلیل تاریخی و دست یافتن به عناصر تشکیل دهنده یک واقعه تاریخی و در نهایت کشف قانون، نیازمند تلاشی بسیار وسیع و گسترده است و به همین دلیل، بسیاری از فلاسفه و مورخان غربی از امکان دست‌یابی به قانون در تاریخ مأیوس شده‌اند.

درک شباهت دقیق صفت‌ها و حالت‌های همه ملل که در این خطبه با لفظ «اشد الاعتدال» بیان شده است، نشان از امکان شناخت پیچیدگی‌های جوامع گذشته و درک صحیح آن دارد و این امکان با عبارت «فاعتبروا» که همگان را شامل می‌شود، برای نوع بشر فراهم می‌گردد. هر چند که مخاطبان این عبارت، جمعی از مسلمانان بودند. عبارت بعدی این خطبه و سخنان شفاف و روشن امیرالمؤمنین درباره اوضاع ملت‌های پیشین و داستان زندگی آنان، تحقق این امر را به شکل عینی نشان می‌دهد.

ایشان در خطبه‌ای دیگر که به شرح جریان حضرت موسی و فرعون می‌پردازد، با بهره‌گیری از واژه «لقد»، قطعیت گزاره‌های تاریخی را به اثبات می‌رساند.³⁴ کاربرد لام تأکید به همراه «قد» تحقیق که بر سر فعل ماضی آمده است به وضوح نشان می‌دهد که آن حضرت با یقین و اطمینان کامل از درستی سخن خود و برای تأکید از این لفظ استفاده کرده است.



ابعاد حقیقت تاریخی از منظر امیرمؤمنان

تاریخ و حقایق آن، متأثر از رویکردها و ملاحظات مورخ دارای ابعاد مختلفی می‌گردد و بر این اساس، وسعت نگاه مورخ³⁵ به موضوع تاریخ در گستردگی دامنه آن تأثیر گذار خواهد بود. از منظر امیرالمؤمنین که تاریخ را در سطحی وسیع‌تر به عنوان یکی از منابع بینش و معرفت معرفی نمودند، ابعاد و زوایای تاریخ فراتر از تحلیل‌های انحصار گرایانه در جلوه‌های مادی آن است. بر این اساس لازم است به بخشی از ابعاد تاریخ از منظر ایشان توجه شود.

الف) حقیقت تاریخی در پیوند با مبانی غیر مادی

گستره حقیقت تاریخی بیش از آن که به جلوه‌های مادی یا به عبارت دیگر حسی³⁶ آن محدود شود، در تحلیل‌های امیرالمؤمنین به مبانی غیر مادی پیوند خورده است. بر این اساس ایشان در کنار واگویی حقایق مادی و صوری؛ چون شیوه نشستن، غذا خوردن، کارکردن، شکل ظاهری، نوع تغذیه، نوع لباس، نوع مسکن و نوع وسایل خانه و ... که عبارت‌هایی صریح و روشن است، رویکرد تحلیلی غیر محصور در قالب‌های مادی نیز دارند. به عنوان مثال، در بیان سیره رسول خدا ﷺ می‌فرمایند:

پس به پیامبر ﷺ پاکیزه و پاکت اقتدا کن که راه و رسم او الگویی است برای الگوظلمبان و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد و محبوب‌ترین بنده نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند و گام بر جای قدم او نهد. پیامبر ﷺ از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشم نگریست، دو پهلویش از تمام مردم فرو رفته‌تر و شکمش از همه خالی‌تر بود. دنیا را به او نشان دادند، اما نپذیرفت و چون دانست، خدا چیزی را دشمن می‌دارد، آن را دشمن داشت و چیزی را که خدا خوار شمرده، آن را

خوار انگاشت و چیزی را که خدا کوچک شمرده، کوچک و ناچیز می‌دانست. اگر در ما نباشد جز آن که، آنچه خدا و پیامبرش دشمن می‌دارند، دوست بداریم یا آنچه را خدا و پیامبرش کوچک شمارند، بزرگ بداریم، برای نشان دادن دشمنی ما با خدا و سرپیچی از فرمان‌های او کافی است. همانا پیامبر (که درود خدا بر او باد) بر روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد، چون برده ساده می‌نشست، با دست خود کفش خود را وصله می‌زد، جامه خود را با دست خود می‌دوخت، بر الاغ برهنه می‌نشست و دیگری را پشت سر خویش سوار می‌کرد، پرده ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود، به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از برابر چشمان من دور کن که هرگاه نگاهم به آن می‌افتد به یاد دنیا و زینت‌های آن می‌افتم.³⁷

با بررسی گزاره‌های تاریخی نهج البلاغه و تحلیل داده‌های آن می‌توان به این نکته پی برد که از نگاه امیرالمؤمنین رویداد تاریخی نه تنها به جنبه مادی و محسوس آن که با ابزار تجربی و حسی بتوان آن را درک کرد؛ محدود نمی‌شود. بلکه در اندیشه ایشان جنبه مادی تاریخ تنها اولین لایه و پوسته ظاهری آن است و در ورای این پوسته ظاهری معنای کلی نهفته است³⁸ که در سایه آن می‌توان به تحلیل جزئیات لایه ظاهری پرداخت. به عنوان مثال در خطبه ذکر شده، امیرمؤمنان در کنار بیان سیره فردی پیامبر ﷺ که با نگاه مادی قابل مشاهده است، از مباحثی سخن می‌گوید که جنبه حسی ندارد و مشاهده پذیر نیست. عبارتهایی که درباره «زهد» پیامبر ﷺ در کنار سیره شخصی و محسوس ایشان آمده است، دو لایه بودن تاریخ را به شکل عینی نشان می‌دهد؛ زیرا دنیا گریزی و زهد، مفهومی غیر مادی و نامحسوس است که با چشم سر قابل مشاهده نیست، بلکه مفهومی کلی است که در سایه آن می‌توان به تحلیل و تفسیر سیره قابل مشاهده پرداخت. این نگاه و اندیشه با تفکر برخی از مورخان و اندیشمندان غربی که تاریخ را به محسوسات محدود می‌کنند، در تضاد است.³⁹ به عبارتی دیدگاه انسان‌گرایانی که حتی نیروهای فوق

طبیعی و الهیات را هم از تاریخ حذف کرده‌اند⁴⁰ با دیدگاه امیرالمؤمنین متفاوت است. در نتیجه، این رویکرد امیرالمؤمنین به تاریخ نیازمند مبانی جدیدی است. در کل می‌توان نتیجه گرفت که این دو لایه مکمل و معنا بخش یک‌دیگرند و به همین جهت در کنار هم می‌آیند و همواره در کنار داده‌های تاریخی نهج البلاغه شاهد گزاره‌های معناگرایانه و فوق مادی هستیم که به گزاره‌های محسوس، معنا و مفهوم دیگری می‌بخشند. در خطبه دیگری از ایشان در وصف جنگ‌های صدر اسلام چنین آمده است:

در رکاب پیامبر خدا ﷺ بودیم و با پدران، فرزندان، برادران و عموهای خود می‌جنگیدیم. این مبارزه بر ایمان و تسلیم ما می‌افزود و ما را در جاده وسیع حق و صبر و بردباری در برابر ناگواری‌ها و جهاد و کوشش در برابر دشمن، ثابت قدم می‌ساخت. گاهی یک نفر از ما و دیگری از دشمنان ما، مانند دو پهلوان نبرد می‌کردند و هر کدام می‌خواست کار دیگری را بسازد و جام مرگ را به دیگری بنوشاند. گاهی ما بر دشمن پیروز می‌شدیم و زمانی دشمن بر ما غلبه می‌کرد. پس آن‌گاه که خدا، راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما نازل کرد و پیروزی را به ما عنایت فرمود تا آن‌جا که اسلام استحکام یافته، فراگیر شد و در سرزمین‌های پهناوری نفوذ کرد.⁴¹

امیرمؤمنان در هنگام روایت جنگ‌های صدر اسلام و شرح وقایع آن دوره، از مبانی غیر مادی سخن می‌گوید که بر جریان تاریخ آن دوره اثر گذار بوده است. آن حضرت در کنار شرح چگونگی جنگ که یک واقعه قابل مشاهده است، آن را عامل ازدیاد ایمان و تسلیم - که امری قلبی و معنوی است - می‌داند. «ما یزیدنا ذلک الاً ایمانا» این گزاره غیر ملموس که ارتباط مستقیمی با گزاره‌های ملموس برقرار کرده است، به وفور در یافته‌های تاریخی نهج البلاغه مشاهده می‌شود. ایشان در ادامه خطبه پس از بیان مبارزات مسلمانان با کفار، می‌فرماید:

آن‌گاه که خدا، راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما

نازل کرد و پیروزی را به ما عنایت فرمود.

در این فراز به شکل محسوس‌تری عوامل غیر مادی را در جریان یک واقعه تاریخی قابل مشاهده به کار گرفته‌اند. «یاری خداوند» در پیروزی مسلمانان و شکست کفار از جنس مادی و قابل مشاهده نیست، اما در میان فرازهای تاریخی نهج البلاغه و به عنوان یکی از داده‌های تاریخی آن بیان شده است.

یا در فراز دیگری از خطبه 292 که به تشریح وضعیت امت‌های پیشین می‌پردازد به وضعیت تأسف بار آنان به سبب تفرقه و جدایی توجه می‌نماید و در ادامه، از ظهور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن می‌گوید و از آن در مقابل «نقمت» گذشته، به عنوان «نعمت» یاد می‌کند.

حال به نعمت‌های بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر آنان فرو ریخت بنگرید، که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد؟ و با دعوتش آنها را به وحدت رساند؟ چگونه نعمت‌های الهی بال‌های کرامت خود را بر آنان گستراند، جویبارهای آسایش و رفاه را برایشان روان ساخت؟ و تمام برکات آیین حق آنها را دربرگرفت؟ در میان نعمت‌ها غرق گشتند، در خرمی زندگانی شادمان شدند، امور اجتماعی آنان در سایه قدرت حکومت اسلام استوار شد، در پرتو عزتی پایدار آرام گرفتند و به حکومتی پایدار رسیدند. پس آنان حاکم و زمامدار جهان شدند و سلاطین روی زمین گردیدند، فرمانروای کسانی شدند که در گذشته حاکم بودند و قوانین الهی را بر کسانی اجرا می‌کنند که آنها مجریان احکام بودند و در گذشته کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت و هیچ کس خیال مبارزه با آنان را در سر نمی‌پروراند.⁴²

آن حضرت ضمن بیان تاریخ صدر اسلام و بررسی موقعیت جامعه اسلامی پس از

ظهور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از واژه‌هایی، چون «نِعَمَ اللهُ»، «جَنَاحَ كَرَامَةٍ» و «برکت» استفاده می‌کنند و حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را سبب گسترش بال‌های کرامت الهی و برکات او می‌دانند. تحلیلی که در نگاه مادی و ملموس قابل مشاهده نیست.

ب) گستره تاریخ پیش از هبوط آدم

علاوه بر آن چه ذکر شد، امیرمؤمنان نه تنها گزاره‌های غیر مادی را در کنار دیگر گزاره‌های تاریخی قرار می‌دهند، بلکه گاهی به امور تاریخی کاملاً نامحسوس می‌پردازند. به عنوان مثال، شرح احوال حضرت آدم و جریان‌های او در بهشت، این مسئله را نشان می‌دهد که موضوع تاریخ از منظر ایشان تنها جریان‌های صرفاً مادی پیرامون ما نیست، بلکه دایره وسیع‌تری را شامل می‌شود. آن حضرت در این باره می‌فرماید:

فرشتگان مقرب خود را آزمود و فروتنان را از گردن‌کشان جدا فرمود، با آن که از آن چه در دل‌هاست و از اسرار نهان آگاه است، به فرشتگان فرمود: «من بشری را از گل و خاک می‌آفرینم، آن‌گاه که آفرینش او به اتمام رسید و روح در او دمیدم، برای او سجده کنید». فرشتگان همه سجده کردند، مگر ابلیس که حسادت او را فرا گرفت. شیطان بر آدم به جهت خلقت او از خاک، فخر فروخت و با تکیه بر اصل خود که از آتش است دچار تعصب و غرور شد. پس شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصب‌ها و سرسلسله متکبران است که اساس عصیبت را بنا نهاد. لباس کبریایی و عظمت با خدا درافتاد، لباس بزرگی را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را از تن درآورد.⁴³

امیرمؤمنان در این خطبه با بیان داستان حضرت آدم در بهشت، آن را به عنوان یک واقعه تاریخی نقل کرده‌اند و بدین شکل موضوع تاریخ را از قضایای مادی صرف خارج دانسته‌اند.

علمیت تاریخ از منظر فلاسفه غربی

پیش از این به سیر تحول تاریخ در غرب اشاره کردیم. یکی از مسائل بحث برانگیز در این حوزه، علمیت تاریخ است که از سوی کرسی‌های نظریه پردازی مورد نقد جدی قرار گرفته است. عمده‌ترین دلایل رد صلاحیت علمی تاریخ، مسئله تجربه‌پذیری و عینیت تاریخ است که در ادامه به شرح آن می‌پردازیم.

الف) مسئله تجربه‌پذیری تاریخ

یکی از علل رد صلاحیت علمی تاریخ، تجربه‌ناپذیری گزاره‌های آن است؛ زیرا چشمگیرترین خصیصه تاریخ این است که حقایق را که می‌خواهد توصیف کند، حقایق گذشته است.⁴⁴ به گفته جان لاک، تجربه پایه و اساس هر شناختی است. تجربه باوران (پوزیتیویست‌ها) می‌گفتند که تنها علوم طبیعی قابل تجربه هستند و در مقابل، تاریخ چندان به الزامات و شرایط این رهیافت پای‌بندی ندارد.⁴⁵ و معتقد بودند که علم یک شیوه دارد و آن هم مشاهده امور و تعمق ذهن و اثبات رأی است. دانشی که این شیوه را نداشته باشد، دانش نیست.⁴⁶ نتیجه چنین شرایط پیچیده‌ای، تردیدهایی جدی راجع به واقعیت زیر بنایی تاریخ به وجود آورد⁴⁷ که منجر به ارائه نظریه‌های سازه‌انگار و در نتیجه رد یک گذشته مستقل و خارج از ذهن مورخ شده است.⁴⁸

این منشأ خلط سبب شد، تاریخ را از زمره علوم حذف کنند. البته این دیدگاه آن قدر افراطی بود که از طرف خود فلاسفه غرب، تردیدهایی نسبت به آن صورت گرفت و مورد نقد واقع شد.⁴⁹ این دیدگاه که صرف مشاهده مستقیم و آینه‌وار را تنها راه رسیدن به حقیقت تاریخ بدانیم،⁵⁰ دیدگاهی است که از منظر امام مورد قبول نیست. ایشان به طور صریح می‌فرمایند:

پسرم! درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها

نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آن‌جا که گویی

یکی از آنان شده‌ام.⁵¹

براین اساس، ایشان عدم مشاهده‌پذیری تاریخ را مانع شناخت آن نمی‌دانند و معتقدند که هر چند از راه مشاهده مستقیم زندگی پیشینیان قابل مشاهده نیست، اما از طریق بررسی تاریخ آنان که به ما رسیده است، می‌توان به شناخت متقنی از گذشته دست یافت و مشاهده و بررسی اخبار، به درک و فهم گذشته یاری می‌رساند.⁵² در نتیجه، غیر حسی بودن تاریخ را مانع درک آن نمی‌دانند. بلکه، گاه به روش‌های تجربی صرف خرده گرفته و تکیه بر عقل و اندیشه را برتر از تجربه حسی می‌دانند و در این باره می‌فرمایند:

اندیشیدن همانند دیدن نیست؛ زیرا گاهی چشم دروغ می‌نمایاند، اما آن کس

که از عقل نصیحت خواهد به او خیانت نمی‌کند.⁵³

بر این اساس، ایشان در رتبه‌بندی مدرکات، قوه عاقله را برتر از قوای حسی قرار می‌دهند و نه تنها مشاهده مستقیم را پایه هر شناختی نمی‌دانند، بلکه در صحت اعتبار آن به شکل دائمی تشکیک وارد می‌کنند و قوای عاقله را معیار مناسب‌تری می‌دانند. با این وجود، این به معنای نفی ابزار مادی از سوی ایشان نیست، بلکه این ابزارها در جای خود مورد تأیید هستند، به طوری که در خطبه‌ای پس از پرهیز دادن مردم از غیبت، در شناخت حق از باطل چنین آمده است:

بدانید که میان حق و باطل، جزء چهار انگشت فاصله نیست. باطل آن است

که بگویی شنیدم، حق آن است که بگویی دیدم.⁵⁴

به این معنا استفاده از ابزار مادی در جای خود، تأیید می‌شود. علاوه بر این، هر چند ایشان بر تجربه و به کارگیری آن تأکید دارند چنان که در سخنی آورده‌اند:

به کارگیری تجربه رمز پیروزی است.⁵⁵

اما اساساً ملاک تجربه‌پذیر بودن را قابل مشاهده بودن نمی‌دانند. چنان که در خطبه‌ای می‌فرمایند:

شما در امور و حوادث روزگار تجربه آموختید و از تاریخ گذشتگان

پندگرفتید.⁵⁶

لفظ «جربتم» از ریشه «جرب» به معنای تجربه و آزمایش کردن است. واژه «الامور» که به امور و حوادث روزگار ترجمه شده، مطلق و به شکل کلی آمده است و صرفاً دلالت بر مشهودات ندارد و با قرینه سخن بعدی (وعظتم بمن کان قبلکم) می‌توان به این نتیجه رسید که تاریخ گذشتگان نیز از جنس امور و حوادث روزگار است و در نتیجه تجربه‌پذیر است و این تجربه به شکل موعظه در اختیار آیندگان قرار خواهد گرفت.

با این حال، چنان که پیش از این نیز بیان شد، تجربه‌پذیری در ادبیات امیرمؤمنان فراتر از مشاهدات عینی است و هم چون نگاه مادی و پوزیتیویستی این امر را محدود به محسوسات نمی‌دانند.

ب) مسأله عینیت تاریخ

عینی نبودن تاریخ به عنوان یکی از دلایل مهم عدم تحقق معرفت تاریخی فلاسفه غربی مطرح شده است. منظور از عینی مفهومی است که در برابر ذهنی قرار می‌گیرد و به معنای مطابق با واقع است⁵⁷ و مراد از عینیت، حالت شناختی فاقد تمایلات و هیجانان و قضاوت‌های ارزشی است.⁵⁸ بر این اساس، نتیجه‌گیری‌های ما باید با توجه به موضوع و بدون دخالت گرایش‌ها باشد و حال آن که داوری‌ها از ماهیت ذهن فاعل شناسا ناشی می‌شود و صدق و کذب این گزاره‌ها مستقل از تفکر و احساس مورخ نیست.⁵⁹ مورخان همواره انواع تعصب‌ها، پیش‌داوری‌ها و گرایش‌های خود را در تحلیل‌هایشان دخالت می‌دهند، در حالی که در پژوهش‌های علوم طبیعی وفاق و اتفاق در نتایج علمی مشهود است.⁶⁰ با این توصیفات، آیا تاریخ می‌تواند دارای کیفیات عینی باشد؟ یا به زبان ساده‌تر، آیا تاریخی تحت عنوان تاریخ عینی وجود دارد؟ اگر وجود دارد، آیا تاریخ قادر به تحصیل عینیت موجود در علوم طبیعی است؟

پاسخ مستقیم و روشن به این پرسش‌ها آسان نیست. یکی از چیزهایی که برای فردی که به تاریخ می‌نگرد بسیار چشمگیر است، تعدد شرح‌ها و توصیف‌های متفاوتی است که

وی دربارهٔ یک موضوع واحد با آن روبه رو می‌شود. البته، این در حالی است که هر یک از این شرح‌ها مدعی حقیقت‌گویی هستند. این عامل باعث می‌شود، عینیتی که مورخان می‌توانند برای رسیدن به آن امیدوار باشند، محدود گردد و یا ماهیت آن تغییر یابد. در این میان برخی از مورخان در ظاهر می‌کوشند خود را از قید اندیشه‌هایی که در ذهن دارند، آزاد کنند و کاملاً بی طرفانه به حقایق توجه کنند، اما خود از این قضیه ابراز ناراحتی کرده‌اند که اگر به تاریخ با همان بی طرفی نگاه کنیم که به فیزیک نگاه می‌کنیم نتیجه‌ای که به بار خواهد آمد، اصلاً تاریخی نیست.⁶¹ پس در این میان تکلیف ما چیست؟

عینیت دارای دو معنا است⁶² و معنای دوم نامحتمل است. آن معنای عینیت که مورد قبول و پذیرش است و پایبندی به آن ضروری است، این است که ذهنیت مورخ و علاقه‌ها و باورهای مورد ادعای او، نباید باعث تحریف تاریخ شود. در واقع دخالت ذهنیت برای تحریف، تغییر و یا همسوسازی تاریخ با پیش فرض‌های مورد قبول مورخ چیزی است که با روح و معنای عینیت در تضاد است و هر مورخی باید با بی‌طرفی و عدم دخالت تعصب‌ها، به تحلیل داده‌های تاریخی بپردازد.⁶³ با این حال این به معنای نفی و کنار گذاشتن تمام ارزش‌ها و باورها نیست؛ زیرا چنین امری ممکن نیست.⁶⁴ انسان، ناگزیر است که در دنیا به مسائلی اعتقاد داشته باشد؛ مثلاً در اعتقاد به وجود خدا، وی یا به این مسئله اعتقاد دارد یا ندارد. اعتقاد به هر کدام جنبهٔ ارزشی دارد و بر نگرش وی به تاریخ خواسته یا ناخواسته اثر می‌گذارد. در نتیجه، هر مورخی پیش فرض‌های مسلم و محکمی دارد که بر نگرش تاریخی و روایت وی از تاریخ مؤثر است.⁶⁵ بنابراین، عینیت به معنای دوم آن؛ یعنی حذف کلیهٔ باورها و پیش فرض‌های مسلم و ارزش‌ها، مورد قبول ما نیست.⁶⁶ به قول اتکینسون عینیت فارغ از ارزش‌گذاری، امری محال و غیر عملی است.⁶⁷

امیرمؤمنان حضرت علی نیز در روایت‌های تاریخی، عینیت به معنای اول را لحاظ نموده‌اند و در عین حال عینیت به معنای دوم را آن‌گونه که بیان شد، ناممکن دانسته و عقاید، باورها و ارزش‌های خویش را در تحلیل تاریخ دخالت داده‌اند. با این وجود پیش فرض‌های ایشان موجب تغییر و تحریف تاریخ نمی‌گردد. به عنوان مثال، ایشان در

گزارشی از نهج البلاغه می‌فرمایند:

خدا را خدا را، از تکبر و خودپسندی و از تفاخر جاهلی بر حذر باشید که جایگاه بغض و کینه و رشد و سوسه‌های شیطانی است که ملت‌های گذشته و امت‌های پیشین را فریب داده است، تا آن‌جا که در تاریکی‌های جهالت فرو رفتند و در پرتگاه هلاکت سقوط کردند و به آسانی به جایی که شیطان می‌خواست، کشانده شدند. کبر و خودپسندی چیزی است که قلب‌های متکبران را همانند کرده تا قرن‌ها به تضاد و خون‌ریزی گذرانند و سینه‌ها از کینه‌ها تنگی گرفت.⁶⁸

از نظر امیرمؤمنان تاریخ عینی هیچ منافاتی با دخالت برخی از امور ارزشی ندارد و این نوع دخالت به عینیت تاریخ لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. به عنوان مثال، آن حضرت در این خطبه تکبر و تفاخر جاهلی را به عنوان عوامل سقوط جوامع پیشین مطرح کرده است. این مسئله نشان می‌دهد که نه تنها گزاره‌های ارزشی در فرازهای تاریخی نهج البلاغه حضور پررنگی دارد، بلکه در تبیین تاریخ از این مؤلفه‌ها مدد گرفته می‌شود. ایشان در خطبه دیگری پس از ستایش خداوند می‌فرمایند:

ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری و ترس از خدایی سفارش می‌کنم که شما را جامه‌ها پوشانید و وسایل زندگی شما را فراهم کرد، اگر راهی برای زندگی جاودانه وجود داشت یا از مرگ گریزی بود، حتماً سلیمان بن داوود چنین می‌کرد. او که خداوند حکومت بر جن و انس را همراه با نبوت و مقام بلند قرب و منزلت، در اختیارش قرار داد، اما آن‌گاه که پیمان عمرش لبریز و روزی او تمام شد، تیرهای مرگ از کمان‌های نیستی بر او باریدن گرفت، و خانه و دیار از او خالی گشت، خانه‌های او بی‌صاحب ماند و دیگران آنها را به ارث بردند.⁶⁹

سفارش به تقوا و پرهیزکاری یکی از ارزش‌های الهی است که در تلفیق با تاریخ از

ضرورت آن سخن به میان آمده است. بر این اساس، بیان ارزش‌ها و تمایلات در تحلیل گزاره‌های تاریخی نهج‌البلاغه مسئله‌ای است که با بیان شواهد متعدد اثبات شده است. باورها و اعتقادات نیز، مانند ارزش‌ها در تحلیل تاریخ نقش به‌سزایی دارند و آن حضرت ضمن طرح مباحث تاریخی، گاه برخی از عقاید خویش را مطرح می‌نمایند. به عنوان مثال، در خطبه‌ای که پیش از این بیان شد⁷⁰ ضمن شرح تاریخ صدر اسلام، نقش ایمان به خدا را به عنوان یک اعتقاد راسخ و محکم در پیروزی مسلمانان به صراحت و شفافیت بیان می‌کنند و به تحلیل این عنصر اعتقادی در این فراز تاریخ می‌پردازند. ورود مؤلفه‌های ایمانی و اعتقادی در تحلیل تاریخ نهج‌البلاغه، بیان‌گر تأکید امیرمؤمنان بر جایگاه این عناصر در تبیین تاریخ است به طوری که هیچ فراز تاریخی در نهج‌البلاغه، بدون حضور چنین عناصری یافت نمی‌شود. در نمونه دیگری در وصف پیامبر ﷺ، این عناصر چنین ظهور می‌یابند:

خداوند پیامبرش را با نوری درخشان، برهانی آشکار، راهی روشن و کتابی هدایت‌گر برانگیخت. خانواده او نیکوترین خانواده و درخت وجودش از بهترین درختان است که شاخه‌های آن راست و میوه‌های آن سر به زیر و در دسترس همگان است. زادگاه او مکه و هجرت او به مدینه پاک و پاکیزه است که در آن-جا نام او بلند و دعوتش به همه جا رسید، خدا او را با برهانی کامل و کافی (قرآن) و پندهای شفابخش و دعوتی جبران‌کننده فرستاد. با فرستادن پیامبر ﷺ شریعت‌های ناشناخته را شناساند، و ریشه بدعت‌های راه‌یافته در ادیان آسمانی را قطع کرد و احکام و مقررات الهی را بیان فرمود. پس هر کس جز اسلام دینی را انتخاب کند به یقین شقاوت او ثابت خواهد بود.⁷¹

امیرالمؤمنین ضمن وصف پیامبر ﷺ، خانواده، زادگاه، هجرت و اقدامات آن حضرت ﷺ که از مقوله‌های تاریخی هستند، مباحث اعتقادی و باورهای خویش را در

این توصیف دخالت داده‌اند. ایمان به نبوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارتباط ایشان با وحی، داشتن کتاب آسمانی و... از جمله باورهایی است که در این گزاره تاریخی به شکل آشکار و شفاف بیان شده است.

ایشان در خطبه‌ای طولانی از برخورد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با مشرکان سخن می‌گویند و به بیان جریان معجزه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شکل مفصل می‌پردازند و به وضوح معجزه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به عنوان یک اعتقاد راسخ مطرح می‌کنند.⁷² نمونه‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که به سبب حجم زیاد، از ارائه آن در این پژوهش خودداری می‌کنیم.

نتیجه

با بررسی‌هایی که در بهترین حالت می‌توان آن را گام نخست نامید، مشخص شد که امکان دستیابی به تاریخ به شکل عملی در روایت‌های نهج البلاغه مشهود است و تاریخ از منظر امیرمؤمنان، یکی از منابع معرفت تلقی می‌شود. قطعی و جزمی بودن حقایق تاریخی را در نهج البلاغه، می‌توان از طریق سخنان آن حضرت که با اسلوب و فنون بلاغت تأیید و تأکید شده است، به دست آورد. بر این اساس، ایشان به طور عملی در مقابل رویکرد تجربه‌گرا و پوزیتیویستی، مشاهده و تجربه‌پذیری را تنها راه کشف حقایق و رسیدن به علم نمی‌داند، بلکه با به رسمیت شناختن روش تجربی، روش وحیانی و عقلی را هم معتبر می‌شمارد. آن حضرت در تلقی تاریخ به عنوان دانشی بی‌طرف، التزام به بی‌طرفی و دخالت ندادن تعصب‌ها در تحلیل تاریخ را به عنوان اصلی مهم و غیر قابل انکار برمی‌شمارند. با این حال، آن را به معنای نفی و کنار گذاشتن باورها که بر نگرش تاریخی اثر خواهد گذاشت، نمی‌دانند.

پی‌نوشت‌ها

- . برای بررسی‌هایی در این باره، ر. ک: کیت جنکینز، *بازاندیشی تاریخ*، ترجمه حسینعلی نودری، چاپ اول، تهران: آگه، ص 6 ؛ دیوید. و. هاملین، *تاریخ معرفت شناسی*، ترجمه شاپور اعتماد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ؛ محمد ضمیران، *نیچه پس از هایدگر، دریدا و دولوز*، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس، ص ؛ محمد رضا کاشفی، *فرهنگ و مسیحیت در غرب*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ص . . .
- . ادگار مورن، *روش شناخت؛ کتاب اول، انسان شناسی شناخت*، ترجمه علی اسدی، تهران: سروش، ص .
- . مایکل استنفورد، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، چاپ دوم، تهران: امام صادق و سمت، ص - .
- . محمد ضمیران، *پیشین*، ص - .
- . دبلیو. اچ. والش، *مقدمه ای بر فلسفه تاریخ*، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ص .
6. مایکل استنفورد، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، چاپ اول، تهران: نشرنی، ص - .
- . کارل ر. یوپر، *شناخت عینی برداشتی تکاملی*، ترجمه احمد آرام، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص - .
- . ر. ک: رنه دکارت، *گفتار در روش درست راه بردن عقل*، ترجمه محمد علی فروغی، چاپ اول، مشهد: انتشارات مهر دامون، ؛ محمد ضمیران، *پیشین*، ص .

- . محمد ضمیران، همان، ص -
- . دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص .
- . کیت جنکینز، پیشین، ص .
- . برایان فی، پارادایم‌شناسی علوم انسانی، مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ، ص .
- . محسن غرویان، درآمدی بر آموزش فلسفه، چاپ هفتم، قم: شفق ، ص ؛ سی. بی. ین. مکالا، بنیادهای علم تاریخ، چیستی و اعتبار شناخت، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی، ، ص 6 .
- . حسینعلی نودری، فلسفه تاریخ؛ روش‌شناسی و تاریخ نگاری، چاپ دوم، تهران: طرح نو، ص .
- . پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ، ص .
- 6 . آر. جی کالینگ وود، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی اکبر مهدیان، تهران: اختران، ، ص .
- . ئی. ایچ. کار، تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، چاپ پنجم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ، ص .
- . دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص .
- . ئی. اچ. کار، پیشین، ص .
- . دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص 6 -
- . محمد ضمیران، پیشین، ص .
- . دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص -
- . همان، ص .

. همان، ص .

. علیرضا ملائی توانی، درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، چاپ اول، تهران: نشر نی،

، ص .

6

6 . مایکل استنفورد، پیشین، ص .

. برای تأملی پیرامون مفهوم حقیقت، رک: سی. بی. ین. مکالا، پیشین، ص - .

. امیرالمؤمنین قرآن، سنت پیامبر ﷺ احادیث، علوم و عترت را از منابع پیش و

معرفت دانسته‌اند. برای اطلاعات بیشتر، رک: نهج البلاغه، خطبه ، ص ؛ نامه ، ص

؛ خطبه ، ص .

. همان، خطبه ، ص . «أَوْ لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُزْدَجِرٌ وَ فِي آبَاءِكُمُ الْمَاضِينَ

تَبْصِرَةٌ وَ مُعْتَبِرٌ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»

. همان. «وَعَلَى آثَرِ الْمَاضِي (الماضين) ما يمضي الباقي»

. همان، خطبه 6 ، ص ، «و إِنْ شِئْتَ تَنبَيْتَ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ ﷺ حَيْثُ

يقول (ربِّ إني لما أنزلت إلي من خير فقير) و الله ما سأله إلا خبزاً يأكله لأنه كان يأكل بقلّة الأرض

و لقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزاله و تشدّب لحمه، و إن شئت بداود ﷺ

صاحب المزامير و قارئ اهل الجنة فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده و يقول لجلّسائه أيكم

يكفيني ببعما و يأكل قرص الشعير من ثمنها، و إن شئت قلت في عيسى ابن مريم فلقد كان يتسود

الحجر و يلبس الخشبن و يأكل الجشبن و كان ادامه الجوع و سراجاه بالليل القمر و ظلاله في الشتاء

مشارك الأرض و مغاربها و فاكهته و ربحائه ما تنبت الأرض للبهائم و لم تكن له زوجة تفتنه و لا

ولد يحزنه و لا مال يلفتة و لا طمع يذله، و دأبته رجلاه و خادمه يداه.»

. جان ایچ آرنولد، تاریخ، ترجمه احمد رضا نقاء، چاپ اول، تهران: نشر ماهی،

ص .

. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ، ص . «اغْتَبِرُوا بِحَالِ وَدَلِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ

وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»، فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ، وَأَقْرَبَ اشْتِيَاءَ الْأُمَمَالِ! تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشْتِيئِهِمْ، وَتَفَرُّقِهِمْ، لِيَالِي كَانَتْ الْأَكْاسِرَةُ وَالْقِيَاصِرَةُ أَرْبَابًا لَهُمْ يَحْتَارُونَهُمْ عَنْ رَيْفِ الْآفَاقِ، وَيَبْحِرِ الْعِرَاقِ، وَخُضْرَةَ الدُّنْيَا، إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْخِ، وَمَهَافِي الرِّيحِ، وَنَكَدِ الْمَعَاشِ، فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبْرٍ وَوَبْرٍ، أَذَلَّ الْأُمَمِ دَارًا، وَأَجْدَبَهُمْ قَرَارًا، لَا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَلَا إِلَى ظِلِّ أَلْفَةِ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا، فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ، فِي بَلَاءِ أَرْزُلٍ، وَأَطْبَاقِ جَهْلٍ! مِنْ بَنَاتِ مَوْءُودَةٍ، وَأَصْنَامِ مَعْبُودَةٍ، وَأَرْحَامِ مَقْطُوعَةٍ، وَعَارَاتِ مَسْنُونَةٍ»

همان، خطبه ، ص .

. مرتضی مطهری، فلسفه تاریخ، ج ، چاپ دوم، قم: صدرا، ، ص ؛ نئی. ایچ کار،

پیشین، ص6 .

6 . عبدالحمید صدیقی، تفسیر تاریخ، ترجمه جواد صالحی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

ص6 - .

6

نهج البلاغه، پیشین، خطبه 6 ، ص . «تَأْسَ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَأَ لِمَنْ تَأَسَى، وَعَزَاءَ لِمَنْ تَعَزَى وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسَى بِنَبِيِّهِ، وَالْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ. قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا، وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا، أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا، وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أُبْعِضَ شَيْئًا فَأُبْعِضُهُ، وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ. وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبْنَا مَا أُبْعِضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَتَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ، وَمُحَادَّةً عَنِ أَمْرِ اللَّهِ. وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ، وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَيَرْفَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ، وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ، وَيَكُونُ السُّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: يَا فَلَانَةُ لِحْدِي أَرْوَاجِهِ غَيْبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَرَخَّارِفَهَا. فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ»

. معمولاً برخی ها از آن، تعبیر به پوسته رویین و هسته سفت درونی می کنند. رک:

نئی. ایچ. کار، پیشین، ص .

. مایکل استنفورد، پیشین، ص .

. گوردون چایلد، تاریخ و بررسی نظریه‌هایی درباره تاریخ گرایسی، ترجمه محمد تقی

فرامرزی، چاپ اول، انتشارات مازیار، ص .

. نهج البلاغه، پیشین، خطبه 6 ، هک . «لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا، مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا، وَمُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ، وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ، وَجِدًّا عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخِرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ، يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا: أَتَيْمًا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمُنُونِ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا، وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكُتُبَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ وَمُتَبَوِّئًا أوطَانَهُ»

. همان، هک . «فَانظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا،

فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَجَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ الْفَتْهَمَ، كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَأَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا، وَالتَّفَتَّ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرِيقِينَ، وَفِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِيهِينَ، قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانِ قَاهِرٍ، وَأَوْتَهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنْفِ عِزِّ غَالِبٍ، وَتَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذَرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ، فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَمُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ، يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ، وَيُمضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمضِيهَا فِيهِمْ لَا تُعْمَرُ لَهُمْ قَنَاءٌ، وَلَا تُفْرَعُ لَهُمْ صَفَاءٌ وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ، وَتَلَمَّتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ، بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّ اللَّهَ (سُبْحَانَهُ) قَدْ امْتَنَّ عَلَى جَمَاعَةٍ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا، وَيَأْوُونَ إِلَى كَنْفِهَا، بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً، لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنِ، وَأَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ.

. همان، ص .

. دلبیو. اچ. والش، پیشین، ص .

. مایکل استنفورد، پیشین، ص .

6 . دلبیو. اچ. والش، پیشین، ص .

- . حسینعلی نوذری، پیشین، ص .
- . مایکل استنفورد، پیشین، ص .
- . دلیو. اچ. والش، پیشین، ص .
- . عبدالحسین زرین کوب، تاریخ در ترازو، چاپ سیزدهم، تهران: امیر کبیر، ص .
- . ص
- . نهج البلاغه، پیشین، نامه ، ص . «أى بُنى إبنى و إن لم أكن عُمرتُ عُمرَ مَنْ كان قبلى فقد نظرت فى اعمالهم و فكرت فى اخبارهم و سرتُ فى آثارهم حتى عُدتُ كأحدِهم.»
- . دلیو. اچ. والش، پیشین، ص ؛ مرتضی مطهری، پیشین، ص .
- . نهج البلاغه، پیشین، حکمت ، ص 6. «لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ كَالْمَعَايِنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ، فَقَدْ تَكْذِبُ الْعْيُونَ أَهْلَهَا وَ لَا يَغْشَى الْعَقْلَ مِنْ اسْتَنْصَحَهُ.»
- . همان، خطبه ، ص 6 . «انه لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعِ، الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتَ وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ»
- . همان، حکمت ، ص 6. «... و من التوفيق حفظ التجربة...»
- 6 . همان، خطبه ، ص 6. «... فَقَدْ جَرَّبْتُهُمُ الْأُمُورَ وَ ضَرَسْتُمُوهَا وَ وَعَظْتُمْ بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ...»
- . حسینعلی نوذری، پیشین، ص .
- . برایان فی، پیشین، ص .
- . مایکل استنفورد، پیشین، ص .
6. دلیو. اچ. والش، پیشین، ص -
6. همان، ص .
6. حسینعلی نوذری، پیشین، ص .
6. همان، ص .

6. دلیو. اچ. والش، پیشین، ص .

6. حسینعلی نوذری، پیشین، ص .

66. عبدالحسین زرین کوب، پیشین، ص - .

6. حسینعلی نوذری، پیشین، صص - .

6. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ، ص . «الله الله في كبر الحمية، وفخر الجاهلية! فإنه ملاقح السنان، ومنافخ الشيطان، التي خدع بها الأمم الماضية، والقرون الخالية، حتى اعتقوا في حنادس جهالتهم، ومهاوي ضلالتهم، ذللاً عن سيقاهم، سلساً في قيادهم، أمراً تشابهت القلوب فيه، وتتابعت القرون عليه، وكبراً تضايقت الصدور به. ألا فالحذر الحذر من طاعة ساداتكم وكبرائكم! الذين تكبروا عن حسبتهم، وترفعوا فوق نسيهم، وألقوا الهجينة على ربهم، وجاحدوا الله ما صنع بهم، مكابرة لفضائهم، ومغالبة لآلائهم، فإنهم قواعد أساس العصبية، ودعائم أركان الفتنة، وسيوف إغتراء الجاهلية»

6. همان، خطبه ، ص . «أوصيكم عباد الله بتقوى الله الذي ألبسكم الرياش، وأسبغ عليكم المعاش؛ فلو أن أحداً يجِدُ إلى البقاء سلماً، أو لدفع الموت سبيلاً، لكان ذلك سليمان بن داود ، الذي سخر له ملك الجن والإنس، مع النبوه وعظيم الزلفه، فلما استوفى طعمته، واستكمل مدته، رمته قسي الفناء بنبال الموت، وأصبحت الديار منه خالية، المساكن معطلة، ورثها قوم آخرون»

. همان، خطبه 6 ، ص .

. همان، «ابتعثه بالنور المضيء، والبرهان الجلي، والمنهاج البادي، والكتاب الهادي. أسرته خير أسرة، وشجرته خير شجرة، أغصانها معتدلة، وثمارها متهدلة. مولده بمكة، وهجرته بطيبة، علا بها ذكره، وامتد منها صوته. أرسله بحجة كافية، وموعظة شافية، ودعوة متلافية. أظهر به الشرائع المجهولة، وقمع به البدع المدخولة، وبيّن به الأحكام المفضولة. فمن يتبع غير الاسلام ديناً تتحقق شقوته...»

. همان، خطبه ، ص .